

گستره‌ی دلیل در دادرسی کیفری ایران و فرانسه

عباس تدین^۱

چکیده

دلیل به عنوان وسیله‌ی اثبات واقعیت، در امور کیفری از اهمیت خاصی برخوردار است. دلیل در عالم حقوق، برای تشخیص و کشف واقعیت به کار می‌رود و وظیفه‌ی دادرس چیزی جز دست‌یابی به آن نیست. از آنجا که در امور کیفری، ارتکاب جرم، باعث ایجاد اختلال در نظم و امنیت اجتماع می‌شود و هدف دعوای کیفری، کشف حقیقت و دست‌یابی به بزه‌کار واقعی برای اعمال مجازات است، علاوه بر دادستان یا شاکی، قاضی کیفری نیز در صورت لزوم باید به تکمیل ادله و حتی تحصیل دلیل جدیدی که در سرنوشت محاکمه مؤثر است، پردازد و همین امر، بیانگر تفاوت نقش دادرس کیفری و حقوقی است.

در امور کیفری برای اثبات جرم و انتساب آن به متهم، اثبات عناصر سه‌گانه‌ی جرم ضروری است. هر چند در برخی از جرایم، امارات مجرمیت، بار اثبات دلیل را از دوش مقام تعقیب برداشته است.

واژگان کلیدی

ادله‌ی کیفری، اصل مشروعیت تحصیل دلیل، دادرسی کیفری، اماره‌ی

مجرمیت

۱. دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی، مدرس دانشگاه

۱. درآمد

مرکز ثقل دادرسی، دلیل است. ادله در دعاوی به ویژه در دعاوی کیفری، جایگاه و اهمیت خاصی دارند. دلیل به عنوان «اثبات وجود عملی در شیوه‌های پذیرفته شده توسط قانون» و انتساب آن به متهم، در امور کیفری، کاشف حقیقت است و این کشف حقیقت فقط در خدمت تأمین منافع خصوصی افراد زیان‌دیده نیست و به این قلمرو محدود نمی‌شود. از آنجا که ارتکاب جرم، موجبات اخلال در نظم جامعه و امنیت عمومی را فراهم می‌کند، کشف حقیقت، حمایت از منافع و مصالح عمومی و اجتماعی را نیز لحاظ می‌نماید.

ادله به عنوان وسایلی که قانوناً بتوانند وجود یا عدم یک واقعه و صحت یا سقم یک موضوع را تأیید کنند، از مهم‌ترین مسائل آیین دادرسی کیفری است. بزرگان حقوق کیفری بحث دلیل را به عنوان یکی از اجزای پایه‌ای و اساسی دادرسی کیفری معرفی می‌کنند؛ زیرا در صورت فقدان دلیل، قاضی مکلف به صدور حکم برائت است (pradel, 2002, p.363). بدین خاطر است که قانون‌گذار و قاضی مکلفند بین مصالح و منافع مختلف از قبیل حمایت از بی‌گناه، احترام به حیثیت و شرافت انسانی و حمایت از نظم عمومی جامعه، رابطه‌ای صلح‌آمیز برقرار کنند.

اثبات هر امری در مراجع قضایی، به مفهوم «نمایاندن آن به کمک دلیل» است؛ بنابراین، امری که ادعا شده، اما اثبات نگردد، مانند امری است که در واقع وجود ندارد. این است که در حقوق رم بیان شده که «عدم اثبات حق و نبود حق، به یک معنا است»^۱. در امور حقوقی ادله‌ی اثبات دعوا محدود و از سوی قانون‌گذار احصا شده است. پذیرش این روش در امور کیفری، مبارزه‌ی مؤثر علیه بزهکاری و اجرای عدالت را با مشکلاتی مواجه می‌سازد. چنین است که در دعاوی کیفری، اصل «تحصیل آزادانه‌ی دلیل» با محدودیت‌های خاص خود، پذیرفته شده است؛ اصلی که علاوه بر جامعه، متهم نیز از آن بهره‌مند می‌گردد. در این نوشتار، قصد داریم با تعریف دلیل

1. Idem est non esse et non probari

کیفری، در پرتو شناخت محتوای آن، دیدگاه حقوق کیفری ایران و فرانسه درباره‌ی تکلیف به تحصیل و ارائه‌ی دلیل در فرایند دادرسی را مورد بررسی قرار دهیم.

۲. مفهوم تعریف و تعریف دلیل

در زبان و ادب فارسی، دلیل^۱ از جمله به معنای «راهنما»، «راه نماینده»، «راهبر»، «رهنمون» (دهخدا، ۱۳۷۲، ج ۷، ص ۹۷۳۵) و «گواه» و «نشان» (انصاف‌پور، ۱۳۸۳، ص ۴۴۵) آمده و جمع مکسر آن در زبان عربی «ادله» است، استفاده از واژه‌ی «دلایل» نیز در برخی آثار و تألیفات دیده می‌شود. در زبان و ادبیات فرانسه نیز «دلیل»^۲ به معنای «شاهد» و «نشانه» (Ancel, 1994, p.20) به کار گرفته شده و از معنای فارسی دلیل جدا نیفتاده است. با استفاده از این مفاهیم، دلیل را می‌توان «نمایان کننده» یا «نمایاننده» نیز معنا کرد.

در علم حقوق، دلیل در دو مفهوم مورد توجه قرار گرفته است. نخست، در مفهوم اخص، به هر وسیله‌ای گفته می‌شود که در قانون پیش‌بینی شده و در مراجع قضایی سبب اقناع وجدان دادرس به واقعیت امر مورد ادعا شود. قانون‌گذار در امور و دعاوی حقوقی از مفهوم اخص دلیل پیروی نموده است؛ چرا که در این نوع دعاوی، قاضی اصولاً نقش حکم را ایفا می‌کند و جز در موارد استثنائی، وظیفه‌ی او اظهارنظر بر مبنای ادله‌ی ارائه شده از سوی اصحاب دعوا است و خود در مقام تحصیل دلیل به سود یکی از اصحاب دعوا بر نمی‌آید؛ به همین دلیل گفته می‌شود «قاضی حقوقی بر مبنای «حقیقت صوری»^۳ اتخاذ تصمیم می‌کند و به این ترتیب، طبیعی است که دلیل در ماده‌ی ۱۹۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی،

۱. در حقوق انگلیس و امریکا، دو واژه‌ی Evidence و Proof دارای معنای نزدیک به هم و معادل دلیل است. منتها Evidence دلیلی حقوقی است که برای اثبات و دفاع از دعوا به کار می‌رود و Proof به معنای عام دلیل است (Campbell Black and Garner, 1990, P.1215).

2. La preuve

3. La vérité formelle

به عنوان امری که اصحاب دعوا برای اثبات مدعای خود ارائه می‌دهند، تعریف شود»
(آشوری، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۲۰۰)

دوم، در مفهوم اعم، عمل فراهم آوردن وسایلی است که وجدان دادرس را اقناع می‌نماید. این مفهوم هر چند در امور حقوقی، به ویژه در مقام تدارک، تهیه و ارائه‌ی دلیل از سوی خواهان یا خوانده بی‌معنا نیست، اما اگر بپذیریم که در امور حقوقی، نظام ادله‌ی قانونی پذیرفته شده است و این بدین معنا است که برای اقناع وجدان دادرس، تنها ادله‌ای پذیرفته می‌شود که در قانون با توان اثباتی مشخص پیش‌بینی شده است^۱، مفهوم دلیل به معنای اخص آن در امور حقوقی بیش‌تر جلوه می‌کند. در امور کیفری، دلیل به مفهوم اعم آن مدّ نظر است و به همین جهت گروهی از نویسندگان، اقامه‌ی دلیل را به «تمهید وسایلی که بتواند اعتقاد دادرس را به درست بودن ادعا تأمین کند» (Campbeel Black and Qarner, op.cit., p.1215)، تعریف کرده‌اند.

در امور کیفری، از آنجا که ارتکاب جرم باعث اخلال در نظم و امنیت جامعه می‌شود و هدف دعوای کیفری، کشف حقیقت و دستیابی به مجرم واقعی به منظور اعمال مجازات قانونی است، علاوه بر دادستان یا شاکی، قاضی کیفری نیز در صورت لزوم باید به تکمیل ادله و حتی تحصیل ادله‌ی جدیدی که بتواند در سرنوشت محاکمه مؤثر باشد، بپردازد.

تفاوت بین نقش قاضی حقوقی و کیفری را می‌توان در این حقیقت جست‌وجو کرد که اولاً، برخلاف امور حقوقی، «در دعوای کیفری معمولاً ادله‌ی اثبات، قبل از ارتکاب جرم تهیه و تمهید نمی‌شود؛ ثانیاً، متهمان در اغلب موارد و در صورت امکان

۱. در امور حقوقی، از یک سو، «وسیله»ای که به عنوان دلیل ارائه می‌شود، باید تعریف یکی از ادله و وسایل هشت‌گانه‌ی اثبات دعوا که در قانون شمارش شده‌اند (اقرار، سند، گواهی، سوگند، اماره، تحقیق محلی، معاینه محلی و کارشناسی)، بر آن صادق باشد و از سوی دیگر، هرگاه امر ادعایی از اموری باشد که به موجب قانون، اثبات آن مستلزم ارائه‌ی دلیل ویژه‌ای باشد، تنها در صورت ارائه‌ی آن دلیل است که وجدان دادرس، قانوناً می‌تواند و باید اقناع شود.

در صدد امحای دلایلی بر می‌آیند که بتواند بزهکاری آنان را به اثبات رساند» (آشوری، پیشین، ص ۲۰۰)، پس قاضی کیفری باید در تهیه‌ی ادله‌ی اثبات جرم و تسریع در تحصیل و تسجیل دلیل در مراحل ابتدایی تعقیب فعال باشد و به عبارت دیگر، قاضی کیفری، جز در موارد استثنائی نباید در چارچوب ادعاها و ادله‌ی اصحاب دعوا محصور گردد و «خود می‌تواند و باید اقدام به کشف حقیقت کرده و در جهت آن چه «حقیقت مادی»^۱ نامیده می‌شود، گام بردارد» (همان‌جا).

اصطلاح دلیل در حقوق به هریک از دو مفهوم مذکور که به کار رود، با لحاظ این تفکر است که نمایاندن و تشخیص و کشف واقعیت (Verés, 2007, p.61) مورد نظر است؛ اما نباید فراموش کرد که هرچند در مفهوم دلیل، نمایاندن و پیدا کردن واقعیت ملحوظ است، در عین حال واقعیتی که با دلیل نمایان می‌شود، ممکن است با واقعیت امور، به گونه‌ای که رخ داده یا وجود دارد، منطبق نباشد. البته، همواره این احتمال وجود دارد که با ارائه‌ی دلیل، امری «واقع» نمایانده شود که «واقع» نباشد.

«وظیفه‌ی دادرس یافتن حقیقت است، حقیقت وقایع حادث شده یا روابط حقوقی، چنانچه در عالم خارج محقق شده‌اند. با این حال، گونه دیگری نیز از حقیقت مطرح می‌شود که گاهی آخرین مستمسک و راه‌حل برای حل و فصل دعوی به شمار می‌رود و آن «حقیقت قضایی»^۲ است. حقیقت قضایی، تصویری است که از ادله‌ی ارائه شده به دادرس نتیجه گرفته می‌شود و گاه سبب تغییر شکل و ماهیت حقیقت مطلق (واقعیت مادی خارجی) شده و ظاهری مبدل به حقیقت می‌دهد. بی‌تردید قاضی باید تمام هم خود را بر آن دارد تا حقیقت مطلق را بدون توجه به ظاهر گاه فریب‌دهنده ادله‌ی ارائه شده، کشف و استخراج نماید» (AnceI, op.cit, p.22).

1. La vérité matérielle

2. La vérité judiciaire

سازوکار دلیل در امور کیفری، بیش تر در جست و جوی حقیقت مادی مطلق^۱ یا واقعیت است، حال آن که، در امور حقوقی، گرایش به سمت حقیقت قضایی افزون تر می باشد؛ زیرا دادرس موظف است صرفاً در حیطة ادله‌ای که طرفین ارائه می نمایند، باقی بماند و گامی از آن فراتر برندارد. به دیگر سخن، در نظام «ادله‌ی قانونی» (مجری در دادرسی مدنی) ممکن است حقیقت قضایی و حقیقت مادی از هم دور باشند و در این شرایط اجبار قاضی مدنی در محدود کردن خود به ادله‌ی اظهاری طرفین، ممکن است وی را بر آن دارد که به رغم علم به حقیقت مادی، مطابق حقیقت قضایی اقدام به صدور حکم کند و به طور ضمنی حقیقت مادی را نادیده انگارد. برعکس، چنانچه در دادرسی کیفری جاری است، «می توان به دادرس اجازه داد که تنها با توجه به اقرار و جدان خود و نه (فقط) ادله‌ی ابراز شده توسط طرفین، دعوی را فیصله دهد» (صدرزاده افشار، ۱۳۸۶، ص ۱۵)، اما به هر حال نباید فراموش کرد که سیاست قانون گذار ایرانی در چند دهه‌ی اخیر در باب دادرسی مدنی متحوّل شده و با عطف توجه به «حقیقت مطلق»، دادرس مدنی را تا حدی مکلف ساخته درصدد جست و جوی آن بر آید^۲.

طبیعت رسیدگی در امور کیفری و انتظاری که جامعه‌ی مدنی از نقش عدالت جوی سیستم دادگستری در تصور دارد، ایجاب می نماید تا دادرس کیفری به فیصله‌ی ظاهری و ختم دعوا قناعت نرزد، بلکه در پی آن باشد تا عدالت را به اجرا درآورد و این مهم میسر نخواهد شد مگر با کشف حقیقت و آنچه در عالم خارج رخ داده است.

۱. منظور از این حقیقت، آن چیزی است که در عالم خارج حادث شده یا می شود؛ در یک کلام، حقیقت در معنای اخیر، حادثه‌ای است لاجرم مادی با تمام خصوصیات که این وصف ایجاب می نماید. «مادی بودن» یعنی محصور بودن در دو بعد زمان و مکان.

۲. ماده‌ی ۱۹۹ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹: «در کلیه امور حقوقی، دادگاه علاوه بر رسیدگی به دلایل مورد استناد طرفین دعوا، هرگونه تحقیق یا اقدامی که برای کشف حقیقت لازم باشد، انجام خواهد داد». پیش از این نیز، قانون گذار در ماده‌ی ۸ قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری مصوب ۱۳۵۶ به این موضوع اشاره نموده که «دادگاه می تواند هرگونه تحقیق و یا اقدامی را برای کشف واقع به عمل آورد».

حال این پرسش به ذهن متبادر می‌شود که مگر قضاات حقوقی در پی اجرای عدالت نیستند؟ یا آن‌که ماهیت و طبیعت امور کیفری چه چیزی در خود نهفته دارد که اقتضای کشف واقعیت (حقیقت مطلق) را می‌نماید، حال آن‌که در امور حقوقی مدعی هستیم باید به حقیقت قضایی قناعت کرد؟

پاسخ را باید در تفاوت ماهوی عدالت کیفری و عدالت حقوقی جست‌وجو کرد؛ «در دادرسی حقوقی، این بی‌طرفی قاضی و داور مآب بودن او و مآلاً عدم دخالت وی در کشف دلیل له یک طرف و علیه طرف دیگر است که عدالت را تعریف می‌کند، حال آن‌که در دادرسی کیفری، حضور فعال قاضی در کاوش ادله و در پی آن دست یازیدن به واقعیت است که عدالت کیفری را تجسم می‌بخشد» (پورزند مقدم، ۱۳۸۰، ص ۱۷).

از آن‌چه گذشت، مشکلات ارائه‌ی تعریفی جامع و مانع از دلیل مشخص می‌شود و به همین علت است که تعاریف مختلفی از سوی نویسندگان ارائه شده است.

برخی حقوق‌دانان با توجه به تعریف سنتی دلیل، آن را «اثبات وجود عملی در شیوه‌های پذیرفته شده توسط قانون» (Comu, 2000, p.505) یا «هر شیوه‌ای که اثبات وجود یا عدم وجود یک فعل ارتكابی یا درستی یا نادرستی یک قضیه را اجازه می‌دهد» (Rassat, 2007, p.293) تعریف کرده‌اند، عده‌ای دیگر با انتقاد از این تعاریف سنتی، معتقدند این تعاریف باید تکمیل شود؛ چرا که «دلیل، شامل اثبات وجود یک عمل^۱، انتساب^۲ آن به یک شخص و معمولاً قصد^۳ این شخص در ارتكاب عمل می‌باشد» (میرمحمد صادقی، ۱۳۸۳، ص ۳۸۵) و به همین علت، دلیل را در یک مفهوم گسترده، «مجموعه قواعد قابل اجرا برای کشف جرم اعم از کشف اعمال یا هویت شخص تحت تعقیب» (Pradel, op.cit, p.429) تعریف کرده‌اند.

1. la démonstration de l'existence d'un fait

2. l'imputation

3. l'intention

همان‌طور که می‌دانیم، دلیل در آیین دادرسی کیفری، ترسیم‌کننده‌ی مسیری است که مراحل مختلف دادرسی کیفری را از لحظه‌ی کشف جرم تا صدور حکم به هم پیوند می‌دهد و در این مسیر، ادله برای «اثبات جرم» یا «نفی اتهام» مورد استناد قرار می‌گیرند.

در کلیه‌ی مراحل دادرسی کیفری از مرحله‌ی پلیس قضایی تا مرحله‌ی انشای رأی، «وحدت تئوری دلیل»^۱ حاکم است (Pradel, 2007, p.363) و هدف از تحصیل و تقدیم دلیل، جست‌وجوی حقیقت مادی و کشف واقعیت است. بنابراین، دلیل در امور کیفری را می‌توان این‌گونه تعریف کرد: «هر وسیله‌ی شیوه‌ی قانونی برای اثبات جرم و انتساب آن به متهم یا نفی اتهام، به هدف کشف حقیقت مورد استفاده قرار می‌گیرد».

۳. محتوای دلیل و قلمرو آن

دلیل در امور کیفری به دو منظور اساسی مورد استفاده قرار می‌گیرد: نخست این‌که، باید بتواند وقوع فعل یا ترک فعلی که از لحاظ قانونی جرم شناخته می‌شود را اثبات نماید (اثبات جرم)^۲؛ دوم آن، این فعل یا ترک فعل را به متهم منتسب نماید (انتساب جرم)^۳. پس مقام ارائه‌کننده‌ی دلیل در این راستا، موظف به اثبات عناصر سه‌گانه‌ی جرم است. به عبارت دیگر، بر اساس دکترین سنتی فرانسه که دریکی از آراء قدیمی دیوان عالی کشور متبلور شده است، (Guinchard, 2007, p.389)، مقام تعقیب (دادسرا به صورت اصلی و مدعی به صورت فرعی) باید «ادله را به طور تمام و کمال^۴ ارائه و عناصر متشکله‌ی جرم و فقدان اتمام عناصر زائل‌کننده‌ی جرم

1. L unité de la théorie de la preuve

2. La démonstration

3. Limputation

4. Luce meridiana clariore

(عدم زوال عنصر قانونی)^۱ را اثبات نماید^۲. پس اقامه‌ی دلیل جرم به عهده‌ی مقام تعقیب (دادسرا) است^۳. در آراء دیوان عالی کشور ایران نیز به صراحت بر این موضوع تأکید شده است که «در ثبوت جرم لازم است، ارکان جرم ثابت شود»^۴. بنابراین، مقام تعقیب ابتدا باید وصف قانونی جرم را از خلال متون قانونی کشف و توجیه نماید و سپس عناصر سازنده‌ی آن را اثبات کند.

۳-۱. توصیف جرم

در ارائه‌ی دلیل، نخستین گام، اثبات رکن قانونی جرم است. مقام مسؤول تعقیب باید ماده یا موادی از قانون یا قوانین مختلف را که بر اثر فعل یا ترک فعل شخص متهم نقض شده‌اند، بیان نماید. اثبات تداوم اعتبار عنصر قانونی بر عهده‌ی این مقام است (آشوری، پیشین، ص ۲۱۱)، اثبات عدم نسخ قانون که در عمل زیر مجموعه‌ی بحث عنصر قانونی دلیل تلقی می‌شود، باید توسط دادسرا انجام گیرد (خزانی، ۱۳۷۷، ص ۵۰). بنابراین وجود متن قانونی مشتمل بر جرم‌انگاری اعمال و مجازات آن‌ها برای شروع به تعقیب متهم کافی است و متهم نمی‌تواند برای معافیت خود به «اشتباه حکمی»^۵ متوسل شود. اشتباه حکمی عبارت است از این که «انسان یا بر اثر ناآگاهی (جهل) به اوامر یا نواهی قانون‌گذار و یا در نتیجه‌ی درک و تفسیر نادرست از مقررات قانونی مرتکب جرمی شود که در صورت وقوف به حکم واقعی، از ارتکاب آن پرهیز می‌کرد.» (اردبیلی، ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۹۸)

اکثر قانون‌گذاران در قلمرو حقوق کیفری، بلکه مطلق قوانین، بنا به قاعده‌ی جهل به قانون رافع تکلیف نیست، پذیرفته‌اند که پس از انتشار قانون و گذشتن موعد

1. Crim.16 décembre 1964, J.c.p.1965.II.14086(41)

2. Cass.crim., 24 mars 1949: Bull.crim.n°114.(41)

3. Crim.,29 mai 1980 : Bull.crim. n°164.(41)

۴. رأی شماره‌ی ۱۱/۲۶/۷۱ شعبه‌ی کیفری دیوان عالی کشور (بازگیر، ۱۳۷۵، ص ۷۳)

5. Lerreur de droit

اجرای آن، ادعای جهل به قانون مسموع نیست. در این باره حقوق دانان گفته‌اند آگاهی به احکام قانون گذار، اماره‌ای قانونی است و نظم عمومی ایجاب می‌کند که اثبات خلاف این فرض میسر نباشد. در تأیید این مطلب، یکی از شعب دیوان عالی کشور چنین اظهار نظر کرده است: «جهل و گرفتاری متهم موجب معافیت او از مجازات عملی که قانوناً ممنوع و برای مرتکب مجازات تعیین شده، نخواهد بود»^۱؛ شعبه‌ی دیگری از دیوان نیز دریکی از آراء خود به صراحت، جهل به قانون را رافع مسؤولیت کیفری ندانسته است.^۲

پذیرش مطلق قاعده‌ی «عدم رفع مسؤولیت کیفری به دلیل جهل به قانون»^۳، در حقوق کیفری ایران مورد انتقاد قرار گرفته است (میرمحمد صادقی، پیشین، ص ۱۹۶) و پذیرش ادعای جهل به قانون در صورتی که اولاً، مدعی جهل بتواند ادعای خود را اثبات کند؛ ثانیاً، وی در جهل خود قصور یا تقصیری نداشته باشد و ثالثاً، عمل ارتكابی وی خلاف بین اصول اخلاقی نباشد، مقرون به صواب و مصلحت خواهد بود. قانون ایران نیز با پذیرش محدود ادعای جهل به قانون در همین راستا گام برداشته است.^۴

در حقوق کیفری فرانسه نیز به استناد ماده‌ی ۳-۱۲۲ قانون جزا^۵ فقط در یک مورد اشتباه حکمی را رافع مسؤولیت کیفری دانسته‌اند و آن حالتی است که متهم بتواند اثبات نماید که اشتباه قهری^۶ بوده است، یعنی برای مثال، «به دنبال اطلاعات نادرست مقامات اداری یا عدم انتشار متون قانونی قابل اجرا»^۷ اشتباه اجتناب‌ناپذیر

۱. دادنامه‌ی شماره‌ی ۲۹۳-۱۳۱۷/۲۰- دیوان عالی کشور ر.ک: (www.ghavanin.ir)

۲. دادنامه‌ی شماره‌ی ۴۴۹-۱۳۸۰/۱۰/۱۸- شعبه‌ی ۳۵ دیوان عالی کشور: (همان‌جا)

3. Ignorantia juris non excusat

۴. در بسیاری از نظام‌های حقوقی داخلی، اشتباه موضوعی (l'erreur de fait) می‌تواند از سوی متهم به عنوان دفاع مقبولی ارائه گردد که این موضوع در قاعده‌ی لاتین Ignorantia facti excusat متجلی شده است.

۵. ماده‌ی ۳-۱۲۲ قانون جزای فرانسه: «شخصی که به دنبال یک اشتباه حکمی که قادر به اجتناب از آن بوده است، گمان می‌کرده که از نظر قانونی می‌تواند عملی را انجام دهد، مسؤولیت کیفری ندارد».

6. L'erreur invincible

7. Cass.crim., 5mars 1997: Bull.cass.crim. n° 84; Cass.crim., 19 mars 1997: Bull. crim. n° 115.

بوده است. دیوان عالی کشور فرانسه در یکی از آراء خود بر این موضوع تأکید کرده است: «اشتباه حکمی فقط در صورتی باعث معافیت از مسؤولیت کیفری می‌شود که شخص مدعی، قادر به اجتناب از آن نبوده باشد».^۱ اشتباه قهری، یعنی اشتباهی که غلبه بر آن ناممکن است و مرتکب با وجود استعمال از مقامات مطلع، قادر به اجتناب از آن نیست. به ویژه هنگامی که آگاهی او از احکام یا مقررات قانونی بر اطلاعات نادرستی مبتنی است که از منبع رسمی خبری کسب کرده است.

دیوان عالی کشور فرانسه، تفسیر بسیار محدود و سختی از این مقررات قانونی ارائه کرده است. رویه‌ی قضایی، توسل به اشتباه حکمی را فقط تحت شرایطی که گذشت، از شخص تحت تعقیب می‌پذیرد^۲ و این شخص تحت تعقیب است که باید دلیل اشتباه در کلیه‌ی عناصر خود را ارائه کند،^۳ اما، به هر حال اشتباه در مفهوم و قلمرو «تصمیمات قضایی» را معاف‌کننده‌ی مدعی ندانسته‌اند؛ زیرا مدعی می‌تواند با درخواست تفسیر از مرجع صادرکننده‌ی رأی، اطلاعات ضروری را کسب کند^۴ و دچار اشتباه نشود. (میرسعیدی، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۱۷۳).

جدای از مواردی که قانون‌گذار تکلیف اثبات عنصر قانونی در توصیف جرم را مشخص کرده است، در سایر موارد، آراء و نظرات علمای حقوق در تعیین کسی که تکلیف اثبات شرایط مساعد به حال متهم^۵ را برعهده دارد، متفق‌القول نیست. به طور کلی، دیدگاه‌های صاحب‌نظران و علمای حقوق در این خصوص را می‌توان به دو دسته‌ی کلی تقسیم کرد: (Rassat, op.cit, p.314)

1. Cass.crim.,17 Févr.1998: Bull, crim.n° 60(41).

2. Cass.crim.,15 nov.1995: Bull.crim. n° 350 (41).

3. Cass.crim.,15 oct.2002 (41).

4. Cass.crim.,11 oct.1995:Kluberg;juris-Data n° 003329 (41).

۵. منظور از شرایط مساعد به حال متهم در مفهوم عام، هر امری (عوامل موجهه‌ی جرم، عوامل رافع مسؤولیت کیفری، جهات سقوط دعوی عمومی و مجازات و معافیت‌هایا معاذیر قانونی مطلق) است که بتواند در تخفیف یا عدم مجازات متهم مؤثر واقع شود. (منصورآبادی، ۱۳۸۳، ص ۳۴۲)

الف) برخی نویسندگان^۱ با اعتقاد به اطلاق و عموم اصل «البینه علی المدعی»^۲ بر اعمال دقیق این قاعده تأکید و هرگونه استثنایی را در این باب نفی می‌کنند و معتقدند که هرگاه متهم در جست‌وجوی براءت خود به عوامل و شرایط مساعد به حال خود متوسل شود، باید آن را به اثبات برساند. این گروه تمایزی بین اعمال قاعده‌ی «البینه علی المدعی» در امور مدنی و کیفری قائل نمی‌شوند. بر اساس این دیدگاه، «اجبار دادستان یا شاکی به اثبات آن‌چه متهم مدعی آن است، با سنت دیرینه‌ی قضایی و موازین عقلانی سازگار نیست و در این زمینه تفاوتی بین معاذیر قانونی، علل رافع مسؤولیت و امثال آن وجود ندارد و متهم یا وکیل مدافع او باید همانند خواننده‌ی دعوای حقوقی در همه‌ی موارد بار اثبات مدعای خود را عهده‌دار شوند.» (آشوری، پیشین، ص ۲۱۲) پس دادستان بیش از اثبات ادعای خود وظیفه‌ای را برعهده ندارد و چنانچه متهم به شرایط مساعد به حال خود برای رد اتهام متمسک شود، خود باید بار اثبات را عهده‌دار شود.

در حقوق روم باستان، به موجب قاعده‌ی مشهور «خواننده در مقام ادعا، در حکم خواهان»^۳ و مکلف به اثبات است، هرگاه مدعی علیه برای دفع ادعای مطروحه، مدعی امری شود، تغییر سمت داده و به طور موقت لباس مدعی را بر تن کرده و با انقلاب دعوا، ملزم به اثبات ادعا ست. انی و مطالعات فرنی

در مورد اثبات عوامل موجهه‌ی جرم^۴ مانند دفاع مشروع یا امر آمر قانونی که می‌تواند در جریان دادرسی، مورد ادعای متهم قرار گیرد، تشتت آراء وجود دارد.

در نظام حقوقی ایران راجع به چگونگی اثبات دفاع مشروع در مقررات موضوعه، حکم خاصی پیش‌بینی نشده است؛ رویه‌ی قضایی نیز در این باره ثابت

1. Comme Donnedieu de vabres, Garraud, vitu

2. Actori incumbit probatio (la prevue incombe au demandeur)

3. Reus in excipiendo fit actor (le défendeur en excipant devient demandeur)

4. Les faits justificatifs (Causes objectives de non-responsabilite)

نیست، اما، از فحوای آراء هیأت عمومی کیفری دیوان عالی کشور^۱ برمی‌آید که اثبات عدم دفاع مشروع بر عهده‌ی دادستان یا اولیای دم است؛ اما، دادگاه‌های تالی کم‌تر عذر دفاع مشروع را می‌پذیرند و با توجه به عدم اقامه‌ی دلیل از ناحیه‌ی متهم برای اثبات دفاع مشروع، ارتکاب جرم را محرز قلمداد کرده و دفاع مشروع را مردود می‌دانند.

در حقوق کیفری فرانسه، گاه قانون‌گذار اقامه‌ی دلیل در اثبات علی که مانع تعقیب کیفری متهم می‌شوند، را برعهده‌ی او گذارده است؛ برای مثال، براساس ماده‌ی ۳۵ قانون بیست و نهم ژوئیه‌ی ۱۸۸۱ فرانسه، (Borricand, 2005, p.63) در جرم افتراء، دلیل اثبات صحت امر نسبت داده شده، بر متهم تحمیل می‌شود و یا مطابق ماده‌ی ۱۱۴ قانون جزای قدیم (Ibid, p.70) این کشور که ناظر به جرایم کارمندان دولت نسبت به افراد است، تحت شرایطی متهم می‌تواند از معاذیر معاف‌کننده‌ی مجازات برخوردار شود؛ در این ماده آمده است اگر کارمند دولت، عملی مرتکب شود که به آزادی فردی یا حقوق مدنی افراد یا قانون اساسی لطمه وارد آورد، محکوم به مجازات می‌شود، مگر این که اثبات نماید که عمل به امر مافوق انجام شده و دخالت در کار فرد، در صلاحیت آن مقام بوده و حسب سلسله مراتب، ناگزیر از اطاعت بوده است که در این صورت از مجازات معاف می‌شود. در این زمینه دیوان عالی کشور، قضات را از تکمیل ادله به نفع متهم منع نموده است (خزایی، ۱۳۷۵، ص ۶۷).

حقوق دانان فرانسوی معتقدند که به دلیل فرض بی‌گناهی و اصول عمومی مربوط به بار دلیل، دادسرا باید دلیل عدم تحقق ضوابط قانونی دفاع مشروع را تهیه کند، اما، دیوان عالی کشور فرانسه، دلیل وجود شرایط قانونی مربوط به عمل حمله و دفاع را به شخص مورد تعقیب تحمیل می‌کند (Buisson, 2002, p.503). این دیوان، با توجه به مفهوم مخالف ماده‌ی ۶-۱۲۲ قانون جزای فرانسه^۲، ادعای متهم

۱. رأی شماره‌ی ۴ مورخ ۱۳۷۶/۲/۱۶ هیأت عمومی کیفری دیوان عالی کشور در پرونده‌ی کلاسه‌ی ۱۳۷۶/۱.
 ۲. ماده‌ی ۶-۱۲۲ قانون جزای فرانسه: «کسی که عملی را اولاً، برای دفع ورود شیانه همراه با شکستن، خشونت یا به یک محل مسکونی مرتکب می‌شود، ثانیاً، برای دفاع علیه مرتکبان سرقت یا غارت همراه با خشونت انجام می‌دهد، در حالت دفاع مشروع فرض می‌شود».

مبنی بر دفاع مشروع در حالات مذکور در این ماده را پذیرفته و در سایر موارد دفاع مشروع را رد کرده است. (Ibid) در واقع دیوان مذکور مانند دیوان عالی کشور ایران (نوبهار، ۱۳۸۳، ص ۲۸۷)، تجمع شرایط لازم و اثبات آن را بر عهده‌ی متهم قرار داده است و «ورود شبانه‌ی فرد مهاجم به منزل مسکونی دیگری و اعمال خشونت جهت ارتکاب سرقت» را اماره‌ی مشروعیت دفاع صاحب خانه دانسته است. پس به نظر می‌رسد رویه‌ی قضایی، بار دلیل عوامل موجهه را بر عهده‌ی متهم گذارده است.^۱

در مقررات موضوعه‌ی ایران، در خصوص عوامل رافع مسؤولیت کیفری^۲ باید گفت که در مورد ادعای صغر سن متهم حکم خاصی وجود ندارد، اما رویه‌ی قضایی اثبات و احراز این امر را بر عهده‌ی دادگاه قرار داده است^۳، اما، در مورد جنون از مجموع مواد ۳۷ و ۵۲ قانون مجازات اسلامی و ماده‌ی ۹۵ قانون آیین دادرسی دادگاه عمومی و انقلاب در امور کیفری چنین استنباط می‌شود که در این موارد نیز تکلیف اثباتی بر عهده‌ی دادگاه است.^۴

به طور کلی در رویه‌ی قضایی فرانسه، اثبات وجود عوامل رافع مسؤولیت کیفری با توجه به اصل سلامت عقلی و روانی و آزادی اراده در انسان بر عهده‌ی متهم قرار دارد^۵، اما، فقط در مورد جنون، تکلیف اثبات متوجه متهم نیست (رحمدل، ۱۳۸۴، ص ۵). «اگر هم اثبات جنون بر عهده‌ی متهم یا وکیل مدافع او نباشد، حداقل باید ابتلای به جنون از سوی آنان اعلام شود و در این صورت بر عهده‌ی قاضی است که دستور ارجاع به کارشناس را صادر کند»^۶. در مجموع می‌توان گفت در حقوق

1. Voire.crim.22 mai 1959;Bull.crim. n° 268; crim.6 Janvier 1966, Gaz. pal.1966.I.209 (41).

2. Causes subjectives de non-responsabilité

۳. رأی شماره‌ی ۱۳-۱۳۷۴/۳/۲۳ هیأت عمومی کیفری دیوان عالی کشور در پرونده‌ی کلاسه‌ی ۵-۱۳۷۴.

۴. رأی شماره‌ی ۲۹-۱۳۷۵/۱۲/۱۴ هیأت عمومی کیفری دیوان عالی کشور در پرونده‌ی کلاسه‌ی ۳۳-۱۳۷۵.

5. Voire.crim. 29 decembre 1949 (41).

6. Crim.9 oct.1949.

فرانسه، رویه‌ی قضایی بر این است که جز در موارد استثنایی اثبات ادعا برعهده‌ی متهم است.

ب) گروه زیادی از حقوق‌دانان^۱ معتقدند قواعد اثبات در امور مدنی، با امور کیفری متفاوت است. «در امور حقوقی، اصحاب دعوا اعم از خواهان و خوانده از سلاح و امکانات مساوی، دست کم از دیدگاه نظری برخوردارند و بنابراین طبیعی است که هر یک از دو طرف دعوای حقوقی، به نوبه در مقام اثبات مدعی خود برآید» (آشوری، پیشین، ص ۲۱۲). در حالی که در امور کیفری، از یک سو، بر ضرورت اعمال اصل برائت (شاملو، ۱۳۸۳، ص ۲۶۲) تأکید می‌شود؛ که ورود هرگونه خدشه به این اصل باعث تزلزل امنیت قضایی - اجتماعی افراد می‌شود و استدلال می‌شود که هرگاه قوای عمومی بخواهد در جهت خلاف اصل حرکت کند و فرد را از موقعیت عالی که همانا فرض بی‌گناهی است، بیرون آورد، برعهده‌ی قوای عمومی است تا تمام ادله‌ی مثبت جرم و نیز ادله‌ی ردّ عوامل مرتفع‌کننده‌ی مسؤولیت کیفری را ارائه نماید و از سوی دیگر، متهم فاقد امکاناتی است که دادسرا برای کشف حقیقت در اختیار دارد و مکلف کردن متهم به اثبات ادعای خود به‌ویژه آن‌گاه که در بازداشت به سر می‌برد، مانع کشف حقیقت می‌شود. بنابراین، برعهده‌ی بازپرس است که به همان اندازه که به تحصیل ادله‌ی موجود علیه متهم می‌پردازد، نسبت به تحصیل دلیل به نفع او نیز فعالیت کند. ماده‌ی ۳۹ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸ بیان می‌کند: «دادرسان و قضات تحقیق باید در نهایت بی‌طرفی تحقیقات را انجام داده و در کشف اوضاع و احوالی که به نفع یا ضرر متهم است، بی‌طرفی کامل را رعایت نمایند».

ماده‌ی ۸۱ قانون آیین دادرسی کیفری فرانسه نیز آورده است: «بازپرس بر طبق قانون، به کلیه‌ی اقدامات تحقیقاتی که برای کشف واقعیت مفید ارزیابی می‌کند، اقدام می‌نماید. این تحقیقات خواه به نفع یا ضرر شخص باشد، انجام

1. Comme Stéfani, Patrain, Vidal, Magnol, Pinatel, Bouzat

می شود...» (تدین، ۱۳۸۶، ص ۷۱).

پس دادستان است که اثبات فقدان هر علتی که به ادعای متهم موجب زوال مسؤولیت او می‌شود، را بر عهده دارد و به عبارت دیگر «برعهده‌ی دادستان است که تقصیر متهم و فقدان هرگونه مانع مجازات را ثابت کند» (هدایتی، ۱۳۳۲، ص ۵۹). البته این به غیر از مواردی است که متون قانونی، خود وجود شواهدی را اماره‌ی وجود یکی از عوامل موجهه دانسته باشند، مانند آنچه در ماده‌ی ۶-۱۲۲ قانون جزای فرانسه در خصوص دفاع مشروع گذشت.

رویه‌ی قضایی فرانسه در این زمینه مانند بسیاری از موارد دیگر تلاش کرده است با جمع دو منفعت، از سیاست آشتی‌جویانه‌ی خود پیروی کند و به‌رغم آن‌که، دیوان عالی کشور در برخی آراء خود^۱، منافع متهم را مدّ نظر داشته و اعلام نموده است که در دعوای کیفری این دادسرا است که باید کلیه‌ی عوامل متشکله‌ی جرم و نیز عدم زوال عنصر قانونی در مرور زمان و عفو را اثبات کند، در خصوص عوامل موجهه می‌گوید: هرگاه متهم در دفاعیات خود به آن‌ها تمسک جوید، دادرس مکلف است در مورد این مسائل دفاعی تصمیم لازم را اتخاذ کند و برعهده‌ی متهم است تا نظر نامطلوبی را که دادسرا با ارائه‌ی ادله‌ی خود در ذهن قاضی ترسیم کرده است، متقابلاً با ادله‌ی مخالف از بین ببرد. بنابراین، اثبات عوامل موجهه برعهده‌ی متهم است (Beziz-Ayache, 2004, p.36). بر اساس اعتقاد این گروه از حقوق‌دانان، دادستان علاوه بر اثبات عناصر سه‌گانه‌ی جرم، مکلف است فقدان علل رافع مسؤولیت، معاذیر قانونی و غیره را در صورتی که از سوی متهم عنوان شود، نیز به اثبات رساند؛ و ادعای عفو یا مرور زمان از سوی متهم کافی است و اثبات خلاف آن نیز برعهده‌ی دادستان است.

در پاسخ به این پرسش که آیا در امور کیفری، در صورتی که متهم در مقام ادعایی برآید، خودش باید اثبات آن را برعهده بگیرد و یا در این‌گونه موارد، باید مقام

1. Cass.crim.24mars 1949:Bull.crim. n° 114 (41).

تعقیب در مقام اثبات برآید، نمی‌توان به طور مطلق و یک جانبه اظهار نظر کرد. گاه تأسیساتی در حقوق کیفری وجود دارند که اعمال آن‌ها تکلیفی بر عهده‌ی مقام صالح است و هرچند از اجرای آن‌ها، متهم نیز سود می‌برد، اما حقی برای وی به وجود نمی‌آید، مانند مرور زمان. در این صورت با استناد به آن، این طرف مقابل متهم است که باید مردود بودن آن را به اثبات برساند، اما گاه تأسیسات کیفری، حقی را برای متهم به وجود می‌آورند که در صورت دست یازیدن متهم به آن‌ها، خود وی باید وجود آن را در قضیه‌ی مطروحه به اثبات برساند. هر چند برخی نویسندگان معتقدند «وقتی مجرمیت کسی محرز و قابل مجازات شناخته شد، اقامه‌ی دلیل بر ادعای معافیت از مجازات، برعهده‌ی مدعی یعنی متهم است و رویه‌ی محاکم ایران نیز بر این امر دایر است» (ضرابی، ۱۳۷۲، ص ۸۸)، اما به نظر می‌رسد هم آن‌گونه که برخی حقوق‌دانان با تفکیک ظریف و دقیقی بین دفاع، ایراد و ادعا، به این سؤال پاسخ داده‌اند، باید گفت «در باب ایرادات همچون مرور زمان، اعتبار امر مختوم کیفری و غیره، با توجه به این‌که دارای جنبه‌ی قضایی‌اند، احراز آن‌ها توسط مقامات قضایی ضرورت دارد و برای اثبات آن‌ها، تکلیفی متوجه متهم نیست. اگر دفاع متهم توأم با ادعا باشد، همچون دفاع مشروع و موارد مشابه آن، بی‌تردید اثبات آن بر عهده متهم قرار دارد، ولی در مواردی که دفاع متهم را دفاع ساده و محض تلقی کرد باید متهم در مقابل شاکی و دادستان، از عهده‌ی بی‌اثر کردن ادله‌ی ابرازی آن‌ها برآید.» (منصورآبادی، ۱۳۸۳، ص ۳۶۹) البته این گروه از حقوق‌دانان به دفاع جنون و صغر سن به صورت خاصی نگریسته و معتقدند جریان اثباتی آن‌ها به طور استثنایی طراحی شده است. در این دو مورد، از آنجا که احراز شرایط مزبور از نظر حقوقی و قضایی اهمیت دارد، باید مراجع قضایی به کشف و احراز واقعیت بپردازند و تکلیف اثباتی متوجه متهم نیست.

پس، بنا به مراتب فوق و با توجه به اصل قانونی بودن جرم و مجازات، دادگاه باید در حکم خود و دادسرا در کیفرخواست یا تحقیقات خود، به عنصر قانونی استناد

نماید. مقام تعقیب باید ضمن توصیف مجرمانه از عمل کیفری، ماده یا مواد قانونی که به استناد آن متهم را تحت تعقیب قرار می‌دهد، در کیفرخواست قید کند. ارائه‌ی دلیل مداوم اعتبار عنصر قانونی نیز بر عهده‌ی این مقام است.

۲-۳. توجیه عناصر سازنده‌ی جرم

هر جرم از سه عنصر قانونی، مادی و روانی تشکیل می‌شود؛ برای محکوم شدن متهم به ارتکاب جرم، باید کلیه‌ی اجزای این عناصر توسط مرجع تعقیب اثبات شود.

همان‌گونه که گفته شد، دلیل در امور کیفری به دنبال اثبات جرم و انتساب آن به متهم است و این دو هدف با ارائه‌ی دلیل عناصر مادی و روانی تحقق می‌یابد؛ عناصری که در پرتو عنصر قانونی تعریف و تبیین شده‌اند. در بند پیشین، در ذیل موضوع توصیف جرم، به تفصیل در خصوص دلیل عنصر قانونی و این که مرجع تعقیب، ضمن توصیف مجرمانه از عمل کیفری، مکلف است ماده یا مواد قانونی (عنصر قانونی) را که به استناد آن متهم را تحت تعقیب قرار می‌دهد، ارائه و اعتبار آن را اثبات نماید، بحث شد. پس از آن که، مقام تعقیب وصف قانونی جرم را از خلال متون قانونی کشف و توجیه نمود، اینک باید عناصر سازنده‌ی جرم را نیز اثبات نماید.

۱-۲-۳ عنصر مادی

هر جرمی الزاماً دارای عنصر مادی است. از این الزام می‌توان نتیجه گرفت که تحقق جرم موقوف به بروز آثار بیرونی اراده‌ی ارتکاب جرم است و نمودار وجود عنصر مادی، تحقق عمل خارجی انسان است؛ تا هنگامی که مظهر خارجی اراده به صورت‌هایی مانند فعل یا ترک فعل تحقق نیافته باشد، جرم واقع نمی‌شود. (استفانی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۱۰۰؛ گلدوزیان، پیشین، ص ۱۵) عنصر مادی را که اروپاییان در

سده‌ی گذشته پیکره‌ی جرم^۱ می‌نامیدند و آن را قالبی می‌پنداشتند که اراده‌ی ارتکاب جرم در آن تجلی می‌یابد، باید به فاعل آن منتسب شود تا بتوان بار مسؤولیت کیفری را برعهده‌ی او قرار داد.

۱-۲-۳-۱-۱ دلیل فعل یا ترک فعل

اقامه‌ی دلیل برای عنصر مادی جرم، از یک سو بر فعل یا ترک فعلی ناظر است که مورد جرم‌انگاری قرار گرفته است و از سوی دیگر بر اثبات وقوع آن فعل یا ترک فعل توسط فرد یا افراد معینی ناظر است. تعیین و تشخیص مرتکب جرم، امری ضروری است. مرجع تعقیب باید ثابت نماید که فعل یا ترک فعل ارتكابی به طور دقیق با توصیف جزایی کدام جرم منطبق است و در عین حال، تمام عوامل جانبی که در تبیین و توصیف مجرمانه‌ی فعل یا ترک فعل ارتكابی توسط قانون‌گذار مورد توجه قرار گرفته است را اثبات نماید. به عبارت دیگر، مرجع تعقیب باید دلیل شرایط و اوضاع و احوالی که جرم را احاطه کرده است و می‌تواند بر روی مجرمیت یا مجازات متهم تأثیرگذار باشد، ذکر نماید (Vergés, op.cit, p.66)؛ به عنوان مثال، در مورد کیفیات مشدده که اجازه‌ی افزایش مجازات متهم را می‌دهند، برای اثبات سرقت همراه با آزار یا مسلحانه (موضوع ماده‌ی ۶۵۲ قانون مجازات اسلامی)، دادسرا باید اثبات کند که سرقت همراه با عنف و آزار و جرح و یا به صورت مسلحانه بوده است یا برای اثبات جرم قتل عمدی ارتكابی در قالب یک باند سازمان‌یافته، دادسرا باید اثبات کند که قتل عمدی در قالب یک گروه تشکیلاتی یا با تبانی برای انجام این جرم رخ داده است تا مشمول ماده‌ی ۷۱-۱۳۲ قانون جزای فرانسه شود.

در تمام موارد، مقام تعقیب باید ثابت کند که عمل مادی جرم، از فعل یا

ترک فعل متهم ناشی شده است^۲ و هویت متهم را نیز به اثبات برساند (Renoult-)

1. Le corps du délit

2. Crim.2 mars 1966, J.c.p.1967.II.15046; crim.8 nov 1977; crim.21 oct.1980:

Bull.crim.n° 263.

Brahinsky, 2007, p.105)؛ چرا که در مورد هویت متهم برخلاف عنصر مادی، فرض مجرمیت وجود ندارد.

بنابراین، اثبات عنصر مادی جرم برعهده‌ی دادسرا است و «از طریق اسناد و مدارک ارائه شده از سوی شاکی یا صورت جلسات تنظیمی از سوی ضابطان دادگستری، مشروط بر این که طبق ضوابط و با رعایت موازین قانونی تنظیم شده باشند و نیز آن چه از آن به «پیکره جرم» تعبیر می‌شود (مانند سند مجعول، جسد مقتول، مال مسروقه و غیره) به عمل می‌آید» (آشوری، پیشین، ص ۲۱۰).

۲-۱-۲-۳ دلیل انتساب اعمال

اسناد یا انتساب^۱ در اصطلاح حقوقی به معنای نسبت دادن جرم به فاعل آن است. انتساب اعمال مجرمانه به متهم یکی از مسائل اساسی در ارائه‌ی ادله‌ی عنصر مادی است (میرسعیدی، پیشین، ص ۸۸) در واقع انتساب فعل یا ترک فعل مجرمانه به فرد یا افراد معین، مشکل اصلی ادله‌ی جمع‌آوری شده توسط پلیس قضایی در باب عنصر مادی جرم را تشکیل می‌دهد؛ به عنوان مثال، ممکن است به راحتی معلوم شود که وسیله‌ی نقلیه‌ای با سرعت غیرمجاز به حرکت درآمده است، اما، آیا می‌توان این عمل را به سهولت به راننده‌ی معینی منتسب کرد؟ به همین علت، رویه‌ی قضایی سابق فرانسه هرگونه اماره‌ی مجرمیت را در مورد مالک اتومبیل نفی می‌کند^۲ و به عبارت دیگر، صرف این که اتومبیل در تملک فردی باشد، دلیل بر انتساب رانندگی با سرعت غیرمجاز به او نبوده و مقام تعقیب باید دلیل کافی در مورد این انتساب ارائه نماید؛ قاضی نیز در توجیه خود، قرائن و ادله‌ای که براساس آن، به انتساب عمل مجرمانه به متهم یقین یافته است، را ذکر نماید. لازم به ذکر است که قانون راجع به

1. Imputabilité

2. Cass.crim., 11 juill.1978, Coquet: juris-Data n° 001328; Cass.crim., 17sept.1998, kirch:juris-Data no 001328 (41).

3. Cass. crim., 12 févr.1997, M.B: juris-Data n° 002790 (41).

امنیت جاده مصوب ژوئن ۱۹۹۹ در برخی شرایط، مسؤولیت جرایم مذکور در قانون جاده^۲ که توسط رانندگان ارتکاب یافته است، را برعهده‌ی مالک وسیله‌ی نقلیه نهاده است؛ مگر این‌که، مسؤول ارتکاب این جرایم معلوم شود. شورای قانون اساسی بر این مقررات صحه نهاده است.^۳

۲-۲-۳. عنصر روانی

حقوق جزا تا پایان قرن دوازدهم، به انسان تنها به عنوان یک ابزار در ایجاد لطمه و صدمه می‌نگریست و در مجازات کردن او توجهی به سوءنیت و عنصر روانی نداشت.^۴ بنابراین، همان‌گونه که دستور به نابودی چیزهایی که باعث صدمه شده بودند، می‌داد، انسان مجرم را نیز بدون توجه به قصد و نیت وی و تنها به علت ایراد صدمه از سوی وی به دیگری مجازات می‌کرد. از حدود اواخر قرن دوازدهم، تغییر جهت مهمی روی داد. در این زمان، انسان به عنوان یک عامل اخلاقی شناخته شد که تنها در صورتی قابل مجازات محسوب می‌شد که ارتکاب جرم را برگزیده باشد. (میرمحمد صادقی، ۱۳۷۱، ص ۱۸۰). در حقوق جزای امروز، مجرد ارتکاب عمل مجرمانه و ایراد صدمه به دیگری باعث ایجاد مسؤولیت کیفری نمی‌شود، بلکه در مورد اکثریت قاطع جرایم، علاوه بر این، وجود عنصر روانی نیز ضروری است (نوربها، پیشین، ص ۱۹۶؛ اردبیلی، ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۲۳۳).

اثبات عنصر روانی اعم از سوءنیت عام، سوءنیت خاص، بی‌احتیاطی، بی-مبالاتی و عدم رعایت نظامات دولتی برعهده‌ی مقام تعقیب است؛ مگر این‌که،

1. La loi sur la sécurité routière

2. Code de la route

3. Déc.99-411 Dc, 16 juin 1999 (41).

۴. در حقوق اسلامی مدت‌ها پیش از حقوق اروپایی به عنصر روانی جرم توجه شده بود؛ در اینجا اشاره به حقوق جزای قدیم حقوق اروپایی مد نظر است. شارل نویسنده‌ی کتاب حقوق اسلام به زبان فرانسه در مورد اهمیت حقوق جزای اسلامی می‌نویسد که اسلام قرن‌ها پیش از حقوق اروپایی مسأله‌ی مسؤولیت شخصی را درک و آن را برقرار کرده است.

قانون‌گذار صرف اثبات عنصر مادی جرم را کافی دانسته و عنصر معنوی را مفروض انگاشته باشد. در این صورت اثبات خلاف آن بر عهده‌ی متهم خواهد بود.^۱

به هر حال، دلیل عنصر روانی باید حتماً ارائه شود؛ زیرا در اکثر قریب به اتفاق جرایم، جرم بدون عنصر روانی تحقق نمی‌یابد (Guinchard, op.cit, p.391) اما، نباید فراموش کرد که ارائه‌ی دلیل عنصر روانی، گاه با مشکل مواجه می‌شود، نخست به این علت که، هرچند در مورد عنصر مادی، وجود نمای خارجی که غالباً با حواس قابل درک و شناسایی است، وجود دارد، در مورد عنصر روانی که موضوع آن قصد و نیت مجرم است، با فرایندی کاملاً ذهنی و درونی روبه‌رو هستیم که اثبات آن بدون توجه به شواهد و قرائن خارجی و فروض و امارات قانونی مقدور نیست. در بیش‌تر موارد، علم به عنصر روانی از یک فرض قانونی یا ملاحظه‌ی چند نمود خارجی عنصر مادی که به طور منطقی با عنصر روانی مرتبط هستند، استنباط می‌شود. این نمود خارجی باید به طور واقع‌گرایانه وجود عمد یا خطا را نشان دهد. دیوان عالی کشور فرانسه، استناد دادگاه کیفری به رأی دادگاه حقوقی مبنی بر توانایی و بضاعت مالی مرتکب جرم ترک انفاق و استدلال آن مبنی بر وجود «وصف عمد» را به واسطه‌ی توانایی مالی متهم، بی‌اساس دانسته است^۲، یعنی وصف عمد را نمی‌توان به طور مستقیم از وجود بضاعت مالی متهم (نمود خارجی) استنباط کرد؛ دوم این که، موضوع دیگری که بر پیچیدگی روند اثبات عنصر روانی می‌افزاید، تعدد فروض مختلف در ذیل این عنصر سازنده‌ی جرم است، مانند عمد، شبه عمد، خطا،... که در عمل اثبات هر کدام از این حالات به خودی خود بسیار دشوار است و نشانه‌های خارجی، دادستان را به یکی از آن‌ها دلالت می‌کند.

عناصر روانی از ملاحظه‌ی عینی اعمال مادی استنباط می‌شود. قاضی فقط از اعمال کشف شده استنباط می‌کند که آیا متهم، ارتکاب اعمال مجرمانه را اراده

1. Crim., 7fév.1989 :Bull. Crim.n°49 (41).

2. Cass.crim.,21 mai 1997:Bull.crim.n°190 (41).

کرده یا تحت تأثیر خطا و تقصیر، «احتیاط‌های ضروری را برای حفاظت از تمامیت جسمانی دیگران اتخاذ نکرده است.» (Ibid) دیوان عالی کشور فرانسه «کشف تجاوز و تخطی از یک مقرره‌ی قانونی یا آیین‌نامه‌ای از سوی مرتکب را مبین قصد مجرمانه‌ی مذکور در ماده‌ی ۳-۱۲۱ قانون جزا دانسته است»^۱.

یکی از شعب دیوان عالی‌کشور ایران نیز در خصوص احراز عنصر معنوی در جرایم خطئی آورده است که «مادام که یکی از امور مذکور در ماده ۱۷۷ قانون کیفری عمومی از بی‌احتیاطی و بی‌مبالاتی و غیره ثابت نشود، مجرد ثبوت تصادف برای تحقق این جرم کافی نخواهد بود»^۲.

پس مقام تعقیب باید عنصر معنوی و به‌ویژه وصف عمدی یا خطئی عمل توسط مرتکب را اثبات نماید. هنگامی که بزه‌دیده مجروح می‌شود و یا فوت می‌کند، این موضوع اهمیت بیش‌تری می‌یابد (Vergés, op.cit, p.66)؛ برای مثال، در صورت فوت، هرگاه مرتکب با قصد کشتن اقدام کرده باشد، موضوع قتل عمدی است و در حقوق کیفری ایران بر اساس ماده‌ی ۲۰۵ و بند «الف» ماده‌ی ۲۰۶ قانون مجازات اسلامی، مستحق قصاص خواهد بود و در حقوق کیفری فرانسه به استناد ماده‌ی ۱-۲۲۱ قانون جزا مستوجب سی سال حبس جنایی است و اگر لطمه به حیات دیگری به صورت غیرعمدی و ناشی از بی‌مبالاتی یا بی‌احتیاطی باشد، در حقوق کیفری ایران به استناد ماده‌ی ۶۱۶ قانون مجازات اسلامی، یک تا سه سال حبس و در حقوق کیفری فرانسه به استناد بند ۱ ماده‌ی ۶-۲۲۱ قانون جزا، سه سال حبس و چهل و پنج هزار یورو جزای نقدی در پی خواهد داشت. در اینجا، مقام تعقیب، دلیل تقصیر ارتكابی توسط متهم و به‌ویژه ماهیت این تقصیر را بیان می‌نماید. گاه قانون‌گذار دلیل عنصر ذهنی (بی‌احتیاطی و بی‌مبالاتی) را مورد توجه قرار نمی‌دهد،

1. Cass.crim.,11 mai 1995:Di Beradino,pourvoi n° k,94-82,748 (41).

۲. حکم شماره‌ی ۱۷۱۷-۱۹-۱۳۱۷/۷/۲۹ دیوان عالی کشور ر.ک: www.légifrance.com

بلکه فقط عنصر عینی (فقدان قاعده‌ی محتاطانه‌ی مذکور در قانون یا آیین‌نامه)^۱ را از مقام تعقیب مطالبه می‌نماید (Ibid, p.67).

بنا به مراتب فوق، دلیل عنصر معنوی بنا بر نوع جرم متفاوت است. در جرایم عمدی، دادسرا باید قصد مجرمانه یا سوءنیت مرتکب و در جرایم خطئی، باید تقصیر یا خطای کیفری ناشی از بی‌احتیاطی، بی‌مبالاتی، عدم مهارت و یا عدم رعایت نظامات دولتی از سوی مرتکب را اثبات نماید. در خطای خلافی، دادسرا باید دلیل عمل مادی سازنده‌ی جرم را ارائه کند. (Renaut-Brahinsky, op.cit, p.105) و به عبارت دیگر، فقط عنصر مادی را اثبات نماید. تفاوت ماهیت تقصیر کیفری و تقصیر خلافی، موجب تفاوت مهمی در ضرورت اقامه‌ی دلیل در اثبات هر یک از دو تقصیر شده است. در حالی که تحقق تقصیر کیفری منوط به اثبات یکی از مصادیق خطا (بی‌احتیاطی، بی‌مبالاتی و...) است، در اثبات خطای ناشی از نقض نظامات دولتی (خطای خلافی) مرجع قضایی بی‌نیاز از اقامه‌ی دلیل است.

برخی حقوق‌دانان معافیت از اقامه‌ی دلیل را ناشی از فرض یا اماره‌ای می‌دانند که فقط در صورت اجبار مادی (قوای قهری) یا حوادث غیرمترقبه یا تقصیر ثالث قابل ردّ است. همچنین سبب‌های رافع مسؤولیت کیفری مانند جنون و صغر را نیز مؤثر در مقام می‌دانند. (Soyer, 2006, p.79) برخی دیگر، به این دلیل که فعل خلاف خود مؤید تقصیر است، حاجت به اقامه‌ی دلیل نمی‌بینند. اینان عقیده دارند که وقتی فعل مادی به اثبات رسید، تقصیر خلافی خود به خود محقق خواهد شد، به عبارت دیگر، با اثبات فعل و استناد آن به فاعل، تقصیر نیز به اثبات خواهد رسید (اردبیلی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۲۵۱).

در واقع قانون‌گذار با وضع مقررات خلافی که عموماً ناظر به نظم و سازمان اجتماعی و مربوط به اشتغال به برخی مشاغل مانند حرفه‌های پزشکی، صنعتی و

1. Art.121-3 du code pénal.

امثال آن است، بیش از پیش‌گیری از آثار ناگواری که ممکن است بر اثر نادیده گرفتن این مقررات پدید آید، قصد دارد در مقام انتظام امور و سامان دادن به روابط و مناسبات کاری مردم، آنان را به تکلیفی که به این منظور برعهده خواهند داشت، واقف کند و چون رفتار یا فعل ناقض مقررات خلافی اغلب تجلی تقصیری است که فاعل در ادای تکلیف خود مرتکب شده است، جز به دلیل سلب و یا اختلال اراده، نیاز به اثبات تقصیر مرتکب نیست.

در حقوق کیفری ایران مانند کشور فرانسه^۱، علی‌الاصول انگیزه‌ی ارتکاب جرم در ماهیت فعل مجرمانه بی‌تأثیر دانسته شده است، اما، گاه انگیزه‌ی ارتکاب جرم را جزء عناصر تشکیل‌دهنده‌ی آن قلمداد نموده و صرف داشتن عمد به تنهایی را در مسؤلیت کیفری مرتکب کافی ندانسته و احراز این‌که فاعل از ارتکاب جرم، قصد خاصی را اراده کرده، لازم دانسته است (ماده‌ی ۱۸ قانون مبارزه با مواد مخدر) و گاه به موجب اختیاراتی که برای قاضی شناخته، به او اجازه داده است، در تعیین مجازات به انگیزه‌ی مجرم توجه نماید. (بند ۳ ماده‌ی ۲۲ قانون مجازات اسلامی) حقوق جزای مدرن «گرایش به دخالت انگیزه در سوءنیت مجرمانه» (Guinchard, op.cit., p.393) را نشان می‌دهد؛ برای مثال، در اعمال تروریستی که «هدف اخلال شدید در نظم عمومی از طریق ارباب یا ترور» را دنبال می‌کنند (ماده‌ی ۱-۴۲۱ قانون جزای فرانسه) اثبات این انگیزه حائز اهمیت است. بنابراین، در جرایمی که قانون‌گذار انگیزه را به عنوان یکی از عناصر یا اجزای تشکیل‌دهنده‌ی جرم مورد توجه قرار داده است، دادسرا یا مقام تعقیب باید این انگیزه را نیز اثبات کند.

۳-۲-۳. امارات مجرمیت

همان‌گونه که گفته شد، مقام تعقیب و به‌ویژه دادسرا باید دلیل عناصر سازنده‌ی جرم را ارائه نماید، اما، همواره ارائه‌ی دلیل به آسانی مقدور نیست. مشکلات

1. Cass.crim.,12mars 1970 (41).

بار دلیل، قانون‌گذار و رویه‌ی قضایی را وا داشته تا برای دفاع از منافع عالی اجتماع، اصول خاصی را پی‌ریزی نمایند. موانعی که در مسیر ارائه‌ی دلیل از سوی دادستان وجود دارد، نه از روی ایجاد اخلاف در نظم قضایی و یاری رساندن به مجرم برای فرار از چنگال عدالت است، بلکه برای حفظ حقوق و آزادی‌های فردی شهروندان و احترام به «اصل برائت» به وجود آمده‌اند. اما با وجود این، در برخی موارد با مرجع دانستن حق اجتماع بر حق فرد، به استمداد دادستان پاسخ مثبت داده شده و وی را در راه اثبات دعوی یاری می‌نمایند و با تمهیداتی به سبک نمودن بار دلیل می‌پردازند و یا آن‌که اساساً وی را از ارائه‌ی دلیل معاف دانسته و بار اثبات دعوی را به طرف مقابل منتقل می‌سازند. در این جا است که از اصل برائت عدول می‌شود. (شمس ناتری، ۱۳۸۳، ص ۲۸۴) در بسیاری موارد، مبنای عدول از اصل برائت، دقیقاً همان مبنایی است که حاکمیت این اصل در امور کیفری را توجیه می‌کند؛ به عبارت دیگر، همان‌گونه که عدالت کیفری اقتضاء می‌کند که در صورت عدم وجود دلیل، برائت و بی‌گناهی متهم مورد حکم قرار گیرد (Vergés, op.cit)، در موارد خاصی نیز که وجود قرآنی ظن ارتکاب جرم توسط متهم را تقویت می‌کند، اقتضای عدالت حقوقی و مصالح عمومی، تقدم اماره‌ی مجرمیت بر اصل برائت است.

اماره در لغت به معنای «نشان، نشانه و علامت» (معین، ۱۳۸۰، ص ۳۴۶۰) آمده است و در اصطلاح به معنای اوضاع و احوالی است که به حکم قانون یا تشخیص قاضی، دلیل بر امری شناخته می‌شود؛ در واقع «نتیجه‌ای است که قانون یا قاضی از یک عمل معلوم برای اثبات یک عمل مجهول که وجود آن را، همین عمل معلوم محتمل کرده است، استنباط می‌کند و ذی‌نفع را از اثبات عمل مجهولی که ارائه‌ی دلیل برای آن، مشکل یا غیرممکن بوده است، معاف می‌نماید و انکار^۱ این اماره را بر عهده‌ی طرف مقابل قرار می‌دهد» (Cornu, op.cit, p.624).

1. Réfragable (Juris tantum)

امارات مجرمیت یا مسؤولیت^۱ بر اساس وجود عوامل خارجی، قرائن و نشانه‌های عینی، مجرمیت شخص متهم را مفروض می‌انگارند و به همین علت از آن‌ها تحت عنوان امارات مجرمیت یا فروض مجرمیت نام می‌برند. سازوکار عمومی این امارات بر مبنای فرض وجود یکی از عناصر سازنده‌ی جرم استوار است؛ به این ترتیب، دادستان حسب مورد از اثبات عنصر مادی یا عنصر معنوی معاف است. امارات مجرمیت، فقط عنصر مادی یا معنوی را مفروض می‌دارد؛ چرا که، عنصر قانونی باید به طور منجز و دقیق وجود داشته باشد و الا، اساساً قضیه سالبه به انتفاء موضوع است و دیگر نوبت به بررسی دو عنصر دیگر نخواهد رسید. این امارات، این اثر را به دنبال دارند که دلیل بی‌گناهی و برائت را بر عهده‌ی شخص تحت تعقیب می‌گذارند، در حالی که از مقام تعقیب تکلیف اثبات عنصر مادی یا معنوی جرم را سلب و اثبات هرگونه ادعای خلاف آن را بر عهده‌ی متهم قرار می‌دهد (Buisson, op.cit, p.5)؛ به عبارت دیگر، بر عهده‌ی شخص متهم است تا عدم تحقق عنصر مادی یا معنوی را به اثبات رساند، متهم باید برای عدم وقوع جرم به ارائه‌ی دلیل بپردازد و این جا است که انقلاب دعوای کیفری حاصل می‌شود. پس در صورت عدول از اصل برائت، دادرس به روش‌های استثنایی متوسل می‌شود. در این روش‌ها، بار دلیل جابه‌جا شده و با تقدیم اماره‌ی مجرمیت بر اصل برائت، اثبات برائت بر عهده‌ی متهم گذاشته می‌شود. این موارد عمدتاً در جاهایی بیش‌تر مطرح می‌شود که اولاً، ارتکاب جرم موجب صدمه‌ای شدید به جامعه شده و یا تهدیدی جدی علیه آن تلقی شود و ثانیاً، اثبات جرم از سوی دادستان و مقام تعقیب به سبب پیچیدگی‌های خاص جرم ارتكابی امکان‌پذیر نباشد. در چنین مواردی، برای این‌که مجرمان واقعی از اعمال عدالت نگریزند، اماره‌ی مجرمیت بر اصل برائت مقدم می‌گردد (شمس ناتری، پیشین، ص ۲۹۳). اماره‌ی مجرمیت بر یک احتمال ساده و نه بر اساس وجود واقعیت بنا می‌شود، به همین علت، این اماره فقط اجازه‌ی اثبات مجرمیت شخص تحت تعقیب را می‌دهد، بدون

1. la présomption de culpabilité ou de responsabilité

این که، عوامل مادی جرم یا هویت مرتکب عمل مجرمانه یا عنصر روانی را اثبات نماید (Vergés, op.cit, p.69).

امارات مجرمیت را می‌توان به دو دسته‌ی اماره‌ی قانونی (حکمی) و اماره‌ی قضایی (شکلی) تقسیم کرد^۱. در یک تعریف ساده، امارات قانونی یا حکمی^۲، اماراتی هستند که قانون آن‌ها را دلیل بر امری قرار داده باشد؛ به عبارت دیگر، دلالت وجود امر یا مجموعه‌ای از امور (اوضاع و احوال) بر وجود امر دیگر (عنصر مادی یا معنوی) اگر به حکم قانون باشد، اماره‌ی حکمی یا قانونی خوانده می‌شود.

برخی از حقوق‌دانان کیفری با عنایت به رویه‌ی قضایی تثبیت شده و به‌ویژه رویه‌ی قضایی خاص (آراء وحدت رویه)، امارات قانونی یا حکمی را عبارت از آن می‌دانند که «قانون یا رویه‌ی قضایی خاص، وجود عملی را از طریق عمل دیگر یا مجموعه‌ی اعمال اثبات شده در فرایند دادرسی، استنباط کند» (Pradel, op.cit, p.434).

برخلاف امارات قانونی، امارات قضایی یا شکلی^۳ را قانون تأسیس نکرده است؛ بلکه، به صلاح‌دید دادرس واگذار شده‌اند. دادرس از طریق برخی نشانه‌ها تلاش می‌کند با استنتاجی کم و بیش طولانی، نسبت به واقعیت امر مورد ادعا تصمیم‌گیری نماید. ویژگی بارز امارات قضایی، واگذار شدن آن‌ها به صلاح‌دید دادرس است. بنابراین، دادرس می‌تواند هر اوضاع و احوالی را که در نظر او، به تشخیص وجود امر مورد ادعا (عنصر مادی یا معنوی) کمک نموده و وجدان او را اقناع می‌نماید، مورد توجه قرار دهد. این دو گروه از امارات، نقش اثباتی دارند و مسأله‌ی ارائه‌ی دلیل یا دلیل‌آوری را حل می‌کنند؛ بدین معنا که، قانون‌گذار یا قاضی با جابه‌جایی موضوع

1. Les présomptions de droit

۲. برخی نویسندگان، امارات قانونی را به دو دسته‌ی امارات قانونی مطلق و امارات قانونی نسبی تقسیم کرده‌اند. گروه نخست، اماراتی هستند که دلیل مخالف در خصوص آن‌ها پذیرفته نمی‌شود و گروه دوم، اماراتی هستند که با دلیل مخالف از بین می‌روند. (Soyer, op.cit, p.295)

3. Les présomptions de fait

دلیل به نفع یکی از طرفین، اجازه می‌دهد با استنتاج از امری که اثبات آن معمولاً آسان است، وجود امری را اثبات نماید که اثبات آن عادتاً غیرممکن یا بسیار دشوار است.

موضوع امارات مجرمیت «وجود عنصر مادی و انتساب آن به شخص مورد نظر مانند مرتکب جرم» (Guinchard, op.cit, p.394) و «عنصر معنوی» است؛ این امارات به اعتبار خود باقی هستند تا زمانی که دلیل، برخلاف آن‌ها ارائه نشود. پس شخص متهم باید این امارات را منقلب نماید و از نظر عینی اثبات کند که او مجرم نیست.^۱

در بسیاری از سیستم‌های حقوقی، امارات مجرمیت (قانونی یا قضایی) به رسمیت شناخته شده است، اما از آنجا که در ارتباط با این امارات، خطر نادیده گرفتن اصل برائت وجود دارد، بسیاری سیستم‌های حقوقی تلاش کرده‌اند با ایجاد محدودیت‌هایی در توسل به امارات مجرمیت، این خطر را به حداقل برسانند. نگاه‌ی گذرا به موضع‌گیری دیوان اروپایی حقوق بشر که بسیاری از دولت‌های اروپایی را تحت نظارت و کنترل خود دارد، این موضوع را بهتر آشکار می‌نماید. این دیوان با پذیرش این امارات در حقوق داخلی (Buisson, op.cit, p.6)، از دولت‌های عضو می‌خواهد در امور کیفری از یک محدوده‌ی معینی پا را فراتر نهند و این محدوده‌ی معین را با دو ملاک «شدت و اهمیت موضوع» و «حفظ حقوق دفاعی متهم» معلوم می‌نماید^۲ و وظیفه‌ی خود را «بررسی تناسب و سازگاری امارات مجرمیت با اصل برائت می‌داند»^۳.

مقصود از حفظ حقوق دفاعی متهم آن است که متهم بتواند با ارائه‌ی ادله‌ی قوی‌تر، اماره‌ی مجرمیت را که علیه او قابل استناد است، بی‌اثر کند و برائت خود را

1. Cass.crim.,19 déc.1998,sadder: Jcp 1989,II,21368.

2. Art.6, 2,CESDH.

3. CEDH,7oct.1988,salabiaku c/France; CEDH,25 sept.1992, pham Hoang c/France.

ثابت نماید. نتیجه‌ی آرای دیوان اروپایی این است که امارات مجرمیت را نباید به دیده‌ی امارات مطلق ملاحظه کرد؛ متهم باید امکان داشته باشد تا با ارائه‌ی ادله‌ی لازم بر براءت خود صحنه بگذارد و در واقع همان‌گونه که از آراء دیوان عالی کشور فرانسه^۱ استنباط می‌شود، کنوانسیون اروپایی حقوق بشر مطلقاً در پی محدود و محصور کردن ادله‌ی اثبات دعوی کیفری در حقوق داخلی نیست، بلکه، فقط به دنبال آن است که مجرمیت متهمان به نحو قانونی اثبات شود و امارات قضایی و قانونی مشتمل بر فرض مجرمیت متهم را به شرط آن که امکان ارائه‌ی ادله‌ی خلاف آن برای متهم وجود داشته باشد و به حقوق دفاعی او لطمه‌ای وارد نیابد، ممنوع نمی‌سازد (Guinchard, op.cit, p.393).

۴. برآمد

دلیل در امور کیفری، به دنبال واقعیت و در جست‌وجوی حقیقت مادی مطلق است؛ در عالم حقوق، اصطلاح دلیل بر مبنای اندیشه‌ی تشخیص و کشف واقعیت استوار گردیده است و دادرسی و وظیفه‌ای جز دستیابی به این واقعیت ندارد. در این راستا، دلیل در امور کیفری به دو منظور اساسی یعنی اثبات جرم و انتساب آن به متهم به کار گرفته می‌شود. قاعده‌ی «البینه علی المدعی» که قاعده‌ای عقلانی و از آثار مهم اصل براءت است، ایجاب می‌نماید در امور کیفری مقام تعقیب در دفاع از منافع جامعه و نیز شاکه‌ی به ارائه‌ی دلیل و اثبات مجرمیت متهم بپردازد و بدیهی است که متهم تکلیفی به اثبات بی‌گناهی خود ندارد و حتی می‌تواند در مقابل ادعاها و اتهامات مطرح، سکوت اختیار کند. در این میان، مقام تعقیب ابتدا باید وصف قانونی جرم را از خلال متون قانونی کشف و توجیه نماید و سپس عناصر سازنده‌ی جرم را اثبات کند. درباره‌ی اثبات شرایط مساعد به حال متهم، دیدگاه‌های متفاوتی

1. Cass.crim.5 sept.1994 : Tessier, pourvoi, n° B94-81. 015.D; 25 janv.1995, Danan, pourvoi n° F.94-83.595(41).

مطرح می‌شود که توجه به تفکیک میان دفاع، ایراد و ادعا و مقام ارائه‌کننده‌ی دلیل را مشخص خواهد نمود.

هرچند مقام تعقیب باید دلیل عناصر سازنده‌ی جرم را ارائه نماید، اما مشکلات بار دلیل، قانون‌گذار و رویه‌ی قضایی را واداشته تا برای دفاع از منافع عالی اجتماع، همان‌گونه که عدالت کیفری اقتضا می‌کند که در صورت عدم وجود دلیل، براءت و بی‌گناهی متهم مورد حکم قرار گیرد، در موارد خاصی نیز که وجود قرآینی، ظن ارتکاب جرم توسط متهم را تقویت می‌کند، تقدم اماره‌ی مجرمیت بر اصل براءت را بپذیرد؛ در این میان برای اجتناب از خطرات احتمالی آن به‌ویژه نادیده گرفتن اصل براءت، به ناچار باید محدودیت‌های چندی را در توسل به امارات مجرمیت بار نمود.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

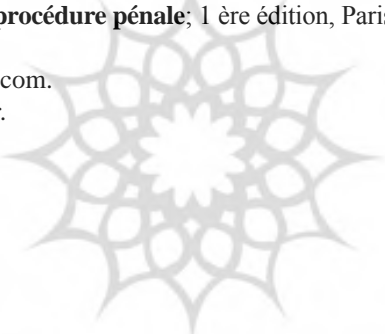
فهرست منابع

۱. اردبیلی، محمدعلی، حقوق جزای عمومی، جلد دوم، تهران، نشر میزان، ۱۳۸۱
۲. اردبیلی، محمدعلی، حقوق جزای عمومی، جلد اول، تهران، نشر میزان، ۱۳۸۰
۳. استنفانی، گاستون و دیگران، آیین دادرسی کیفری، مترجم: حسن دادبان، جلد اول، تهران، دانشگاه علامه طباطبایی، ۱۳۷۷
۴. آشوری، محمد، اصل برائت و آثار آن در امور کیفری، مجله‌ی دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران شماره‌ی ۲۹، ۱۳۷۲
۵. آشوری، محمد، آیین دادرسی کیفری، جلد دوم، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۸۳
۶. انصاف‌پور، غلامرضا، فرهنگ کامل فارسی، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۸۳
۷. بازگیر یدالله، علل نقض آراء کیفری در شعب دیوان عالی کشور، تهران، نشر حقوقدان، ۱۳۷۵
۸. پورزند مقدم، پژمان، «ژرف ساختن دلیل کیفری»، مجله حقوقی و قضایی دادگستری، تهران، شماره‌ی ۳۴، بهار ۱۳۸۰
۹. تحلیل مبانی حقوق جزا، مترجم: حسین میرمحمد صادقی، تهران، نشر جهاد دانشگاهی شهید بهشتی، ۱۳۷۱
۱۰. خزانی، منوچهر، جزوه‌ی آیین دادرسی کیفری (پلی کپی)، دانشکده‌ی حقوق دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۷۵
۱۱. خزانی، منوچهر، فرایند کیفری (مجموعه مقالات)، تهران، انتشارات گنج دانش، ۱۳۷۷
۱۲. دهخدا، علی‌اکبر، لغت نامه دهخدا، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، جلد هفتم، ۱۳۷۲
۱۳. رحمدل، منصور، «بیماری‌های روانی و بار اثبات در سیستم عدالت کیفری ایران»، مجله‌ی اندیشه‌های حقوقی، سال سوم، شماره‌ی نهم، ۱۳۸۴
۱۴. شاملو، باقر، «اصل برائت کیفری در نظام‌های نوین دادرسی»، علوم جنایی (مجموعه مقالات)، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۸۳
۱۵. شمس ناتری، محمدابراهیم، «اصل برائت و موارد عدول از آن در حقوق

- کیفری»، علوم جنایی (مجموعه مقالات)، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۸۳
۱۶. صدرزاده افشار، سیدمحسن، **ادله اثبات دعوا در حقوق ایران**، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۶
۱۷. ضرابی، غلامرضا، **آیین دادرسی کیفری**، تهران، انتشارات گنج دانش، ۱۳۷۲
۱۸. **قانون آیین دادرسی کیفری فرانسه (سال ۲۰۰۶)**، مترجم: عباس تدین، معاونت حقوقی و توسعه قضایی، ۱۳۸۶
۱۹. گلدوزیان، ایرج، **بایسته‌های حقوق جزای عمومی**، تهران، انتشارات میزان، ۱۳۸۴
۲۰. معین، محمد، **فرهنگ فارسی (دوره‌ی شش جلدی)**، جلد اول تا سوم، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۰
۲۱. منصورآبادی، عباس، «**بار اثبات شرایط مساعد به حال متهم**»، علوم جنایی (مجموعه مقالات)، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۸۳
۲۲. میرسعیدی، سیدمنصور، **مسئولیت کیفری (قلمرو و ارکان)**، جلد اول، تهران، نشر میزان، ۱۳۸۳
۲۳. میرمحمد صادقی، حسین، **جرایم علیه اموال و مالکیت**، تهران، نشر میزان، ۱۳۸۳
۲۴. میرمحمد صادقی، حسین، **دادگاه کیفری بین‌المللی**، تهران، نشر دادگستر، ۱۳۸۳
۲۵. نوربها، رضا، **زمینه حقوق جزای عمومی**، تهران، انتشارات گنج دانش، ۱۳۸۳
۲۶. هدایتی، محمدعلی، **آیین دادرسی کیفری**، تهران، چاپخانه‌ی دانشگاه تهران، ۱۳۳۲

27. Ancel, Jean-pierre; **Le doute et le droit**; Paris; Dalloz, 1994.
28. Borricand, Jacques; Anne-Marie Simon; **Droit pénal et procédure pénale**; 4ème édition, Paris, Dalloz, 2005.
29. Beziz-Ayache, Annie; **Dictionnaire de droit pénal général et procédure pénale**; 2ème édition, Paris, Ellipses, 2004.
30. Buisson, Jacques, "prevue", **Encyclopedie de droit pénal**; 2ème édition, Dalloz, Tome V, 2002.
31. Campbell Black, Henry and Bryan A. Garner; **Black's law dictionary**; sixth Edition By the publish Editional staff, 1990.

32. Cornu, Gérard; **Vocabulaire juridique**; Paris, Puf, 2000.
33. Guinchard, Serge et Jacques Buisson; **procédure pénale**; 5ème édition Paris, Lexis Nexis Litec, 2007.
34. Pradel, Jean; **Droit pénal comparé**; 2 ème édition ,Paris, Dalloz, 2002.
35. Pradel, Jean; **Manuel de procédure pénale**; 13 ème édition, Paris, cujas, 2007.
36. Rassat, Michèle-Laure; **procédure pénale**; 15 ème édition ,Paris, Puf, 2007.
37. Renault-Brahinsky, Corinne; **procédure pénale**; 8ème édition, Paris,G, 2007.
38. Soyer,Jean-Claud; **Droit pénal et procédure pénale**; 9ème édition, Paris, LGDJ, 2006.
39. Stéfanie,Gaston,Georges levasseur et Bernard Bouloc; **procédure pénale**; 16 ème édition, Paris, Dalloz,1996.
40. Vergès, Étienne; **procédure pénale**; 1 ère édition, Paris, Lexis Nexis, Litec, 2007.
41. www.Légifrance.com.
42. www.ghavanin.ir.


 پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 رتال جامع علوم انسانی